

نگاهی بر دشواری های "چپ" در افغانستان

علت های عینی بحران "چپ" در افغانستان، بدون شک در عوامل ناشی از مناسبات اقتصادی - اجتماعی درونی جامعه و بستگی آنها به فاکتور های بیرونی نهفته بوده که درخور پژوهش جداگانه اند اما علت های ذهنی این پدیده که با سلوک فکری - رفتاری افراد و تشکل های سیاسی موجود پیوند می یابند، به بحث جدی و بدون تأخیر نیاز دارند. در زیر، تأملی بر آنها صورت می گیرد:

شماری از روشن اندیشان و ترقیخواهان معاصر افغانستان، در حالیکه آرایش سازمانی ظرفیت انسانی برای اعاده جنبش چپ و عدالتخواه در افغانستان را ممکن می دانند از تجسس بنیادی فکری - سیاسی، تکاپو و پژوهش سوسیالوژیکی معضله، ارایه مجرای حل اساسی آن و برخورد با دقت نسبت به نقش افراد و تشکل ها در قبال رخداد های سیاسی طفره می روند. آنان به قضایا سطحی نگرسته بی آنکه وارد درون مایه و سرشت قضیه شوند و بخاطر آنکه که گویا موجب ناراحتی و آزرده گی دیگران نگردند، به ترکیب سازی ها و جمله پردازی های عام، انتزاعی و گاهی بی ربط توسل می جویند. نتیجه آنست که پرسش - چرا نیروهای احتمالی اثر گذار بر پروسه ایجاد پایگاه اعاده جنبش چپ و عدالتخواه افغانی، کسب قوام و انسجام نمی کنند؟ - در نگارش های آنها پاسخ مقنع نمی یابد.

اگر رفتار سیاسی ناسنجیده حلقات معینی از کادرهای رده های بالایی برههء حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان که امروز با تأسف زیاد رأس چندی از سازمان ها را در اختیار گرفته اند نمی بود و اعضای این سازمان ها فریفتهء پیوند های عاطفی گذشته و وابستگی های غیر سیاسی مغایر با مجموع اهدافی که انگیزهء اصلی پیدایش حزب دموکراتیک خلق افغانستان و علت پیوستن شان را به آن حزب تشکیل می داد نمی گردیدند، "مونس جان" و شریک توهومات افراد مشتاق بازگشت به سیاست فرامنشانه و شرکت در قدرت به هر بها نشده دنبال آنها نمی رفتند؛ به جای تراکم در این همه شورا ها، هیئت ها، کمیته ها، احزاب و تشکل های پا در هوای بیرون مرزی یا ظاهراً موجود داخلی دلبسته به "دموکراسی پوشالی امریکائی - افغانی جمهوری اسلامی" و متضاد با خواست های بنیادی مردم افغانستان، در جهت پیدایش نهاد های پژوهشی علمی به

مقصد ارزیابی دلایل تلاشی و رکود طولانی جنبش مترقی و چپ افغانستان و جستجوی راه های احیای دو باره آن همکاری کرده عملاً وارد پروسه می شدند، امروز بدون شک، روند بازپیدائی و انکشاف نهضت چپ افغانستان وضع دیگری می داشت *

تردیدی نیست که ظرفیت عظیمی در میان آموزش دیده گان روشن اندیش چپ یا متمایل به گرایش های فکری چپ در داخل و خارج کشور، چه در میان اعضای حزب پیشین دموکراتیک خلق افغانستان و چه خارج از محیط آن بویژه در میان قشر نو ظهور روشنفکران، قابل جستجو و دریافت است اما برخورد ناشیانه رهبری برخی سازمان های برخاسته از خانواده حزبی پیشین در قبال حوادث دهه جاری، سازش سیاسی - حقوقی ناموجه آنها با حاکمیت انارشی و فساد در نه سال اخیر، بویژه درک ناقص از حقوق بشر، دموکراسی و چگونگی استقرار نظام دموکراتیک، برداشت نادرست آنها از مفاهیم "وفاق ملی، مصالحه ملی و عدالت اجتماعی" و کاربرد نابجای این مفاهیم در تبلیغات روتین شان، نوعی یأس و گرفتگی فکری - روانی را در وجود شمار فراوانی از ترقیخواهان افغانستان سبب گردید * محدود شخصیت ها و تشکل های سیاسی معتقد به حقانیت اندیشه های چپ با وجود تلاشهای معینی در جهت آگاه سازی جنبش نیز نتوانستند گام های سازنده تر و موثرتری در این راستا برداشته از بروز گرایش های ناسالم جلوگیری نمایند *

چگونه می توان در محدوده یک نظام سیاسی سراپا بیمار، مرکب از جنایتکاران حرفوی سابقه دار و تکنوکرات های فروخته شده، با پذیرش نظام در کل و فراموشی ارجحیت راه اندازی مبارزه در جهت استقرار یک نظم سیاسی عادلانه و دموکراتیک، حرف وفاق ملی و عدالت اجتماعی را به میان آورد؟ مگر زیر ساطور حکام غارت پیشه، زورگوی و زرپرست، ممکن است به راه های اصولی وفاق ملی و عدالت اجتماعی دست یافت؟ اگر چنین امری ممکن می بود نشانه های تبارز عملی آن در نه سال گذشته که فرصت کوتاهی نیست، به چشم می خوردند *

[«افغانستان کانفلت مانیتور» یا دیده بان منازعه افغانستان که یک نهاد پژوهشی (کانادائی) است، در گزارش شانزدهم دسمبر سال ۲۰۱۰ خود گفت: «حکومت افغانستان و شرکای بین المللی اش عموماً به عدالت برخورد درجه دوم دارند و آن را نسبت به سیاست "واقعی" یک امر حاشیه‌یی می‌دانند. این در حالی است که عدالت برای تامین ثبات افغانستان یک امر اساسی است. در حقیقت فقدان عدالت بیشتر آن عنصر کلیدی مشترکی دانسته می‌شود که ضعف دولت افغانستان را شدت بخشیده و انگیزه بسیار مهم سیاسی برای ادامه منازعه است. یعنی حکومت بد و ضعیف،

محروم ساختن سیاسی، سوء استفاده های قدرتمندان و فساد موجب ادامه منازعه می‌شوند". [از سایت آریائی]

شماری از رهبران و کادر های برههء حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان که فضای سیاسی جدید ناشی از فروپاشی حکومت طالبان در پایان سال ۲۰۰۱ را غنیمت شمرده بار دیگر در ملای عام عرض وجود نمودند و عنان سازمان سازی را بدست گرفتند، در واقع راهی را برگزیدند که به جفای بزرگی در حق زحمتکشان افغانستان منتج گردید. آنها به جای تلاش در جهت ایجاد یک گردان رزمندهء سیاسی مدافع منافع زحمتکشان و فراهم آوری زمینه های تشکیل اتحادیه ای از افراد و سازمان های مترقی به عنوان تکیه گاه مطمئن مقابله با ارتجاع مافیائی - جهادی حاکم، تشکل های را بوجود آوردند و هر کدام تعریفی برای آن تشکل ها ساختند و بافتند که هیچ رشته ای با اساسات جامعه شناسی علمی بویژه با منافع زحمتکشان افغانستان نداشتند.

هر تشکل سیاسی، برهان پیدایش و تکامل خود را از ارتباط مشخص و تعریف شده با مناسبات اجتماعی درون یک جامعه می گیرد، حالتی که با چگونگی پیدایش بیشترین سازمان های به میدان آمده توسط حزبی های دیروز وفق نمی کند.

تا هنوز معلوم نیست که این تشکل ها وکالت سیاسی کدام لایهء اجتماع را بدوش دارند؟ نوع برخورد آنها با رخدادهای دههء اخیر، گواه روشن حقانیت طرح چنین پرسشی است. تنها موضوع معلوم این است که آنها با سیطرهء آشفتگی و تیره روزی در نه سالی که گذشت سازش و معامله نمودند، در ساختار های حاکمیت ضد دموکراسی بدون تبارز اراده برای پیکار قاطعانه در سمت تحول آن به نفع مردم شرکت ورزیدند، شرکت دیگران را توصیه و تبلیغ کردند و در نهایت، آگاهانه یا ناآگاهانه، به حامیان پس پردهء حاکمیت مبدل شدند. آنان در این مسیر تا آنجا جلو رفتند که مخالفت مدلل نیروهای چپ بر ضد سازش و معامله با رژیم ارتجاعی حاکم را در یک ردیف با خواست های "حرکت اسلامی طالبان" قرار دادند. آخر الامر نه تنها خود را در ورطهء حقارت و خواری فرو بردند بلکه آنچه را که "چپ" و عدالت طلبی در شرایط امروز جامعهء افغانستان نامیده می شود، بدنام ساختند.

در نتیجهء وضعیت بوجود آمده، بیشترین افرادی که بعد از سقوط طالبان روزنهء تشکل و انسجام دوبارهء جنبش عدالتخواهانه و چپ را در چشم انداز داشتند اکنون به آدم های مایوس و نا امید مبدل شده اند. آنان، دیگر به مشکل می توانند به این پروسه رجعت نمایند چون رشتهء تفکر - واکنش در پندار و رفتار آنها از هم گسیخته است.

چپ افغانی با کتمان عمدی منطق وجودی و "بی سرشت" سازی قصدی ظرفیت آن، بی اعتنائی به خواسته ها و منافع میلیون ها انسانی که از مظالم اجتماعی نظام حاکم رنج می برند، آگاهانه و حساب شده به باتلاق برده شد.

اریاب سازمان ها و تشکل های مورد نظر از همان آغاز سازمان سازی، تلاش کردند تا از طریق تبلیغ سوء بر ضد چپ؛ نام، شهرت و جاهی در داخل یا حاشیه رژیم کمائی کنند، تلاشی که جز سرافکندگی و ناکامی پیامد دیگری نداشت.

اگر چنین نمی شد تشکل سیاسی زحمتکشان افغانستان، مبتنی بر گزینش طریقت اندیشه ای مبرا از آلوده گی های معمول امروزی قد می افراشت، ارتباط کاری و سازنده بین چپ مهاجر افغانی و حرکت های عدالتخواهی دههء اخیر درون کشور ایجاد می گردید و یک نیروی منسجم بازدارندهء لجام گسیختگی جهادی و دیگر گروه های جهالت افکن به مثابه بدیل عدالتخواه در برابر پاسداران ظلمت در داخل کشور بوجود می آمد. در نهایت جنبش چپ دموکراتیک افغانستان در یک مکان بسیار بهتر از امروز موقعیت می یافت و افغانستان نیز دارای یک فضای سیاسی نسبتاً سالم می گردید.

شایسته اذعان است که پاسخ های موجه به معضلات چپ افغانی، به اضافهء مراجع کلاسیک و اندوخته های اندیشمندان معاصر چپ، در اسناد مرامی و موضع گیری های رسمی نهضت آیندهء افغانستان در قبال رخداد های کشور با وضاحت قابل دریافت اند. نگارنده نیز در نوشته های قبلی به این مسایل پرداخته است.

دشواری تولد دوبارهء سازمان سیاسی چپ افغانی مزید بر دلایل بالا، از نبود درک دیالکتیکی این موضوع در میان روشنفکران افغانستان نیز سرچشمه می گیرد. نظریهء مستولی بر طرز دید و رفتار قبول شدهء روز مبنی بر بی اهمیت پنداشتن اولیت پژوهش و بررسی تضاد های اجتماعی، بی توجهی به ضرورت سازماندهی مبارزهء سیاسی بر اساس آن و چشم پوشانیدن از مفکورهء بسیج زحمتکشان به قصد دفاع از منافع اقتصادی - اجتماعی خود آنها به بهانهء بی امنیتی و بی ثباتی، برداشت از "چپ" در شرایط جامعهء افغانستان را به بیراهه کشانیده است. درست است که کشور از بی ثباتی و بی امنیتی رنج می برد ولی ثبات و امنیت را کی بوجود می آورد؟ این پدیده ها در ماورای محیط زیست اکثریت مطلق باشندگان سرزمین ما، ذریعهء نیروهای بیگانه با منافع مردم - ناتو و دسته های مسلح جهادی یا شعار های میانخالی اکتوران سیاسی بوجود نمی آیند. ثبات و امنیت را خود این اکثریت - زحمتکشان کشور بار می آورند و زحمتکشان کشور برای اجرای این

امر مبرم و نهایت ضروری، به یک گردان سیاسی سازمانده - سازمان سیاسی نیاز دارند. بی اعتنائی به این اصل، توهم تامین ثبات و امنیت بوسیله دیگران را تداوم می بخشد و کشور در بحران دامنه دار و طاقت فرسای کنونی همچنان مغروق باقی ماند. تا زحمتکشان کشور، خود به مقصد احیای ثبات اقتصادی، اجتماعی و تامین امنیت در جامعه بسیج نگردند و در این پروسه فعالانه شرکت نورزند، ثباتی یا امنیتی ممکن نخواهد بود.

علاوه بر اشاعه افکار انحرافی تا حال آشکار، طرح تصنعی "پاتریوتیزم"، راه ایجاد رابطه فکری - سیاسی بین "چپ" و شرایط اجتماعی جامعه افغانستان را بیشتر مکدر و مغشوش می سازد. نخست باید درک گردد، پاتریوتیزم در وضعیت متشتت اتنیکی - قبیله ای - قومی یک جامعه چه مفهومی دارد و پاتریوت کی است؟

پاتریوتیزم رابطه عاطفی بین انسان و ملت مربوط را بوجود می آورد که بدون موجودیت فاکتور معرف آن - ملت دارای مناسبات تنظیم یافته اقتصادی - اجتماعی و هویت تعریف شده زبانی - فرهنگی، معنای انطباقی نمی یابد. در کشوری که وجود واقعی "ملت" از نظر جامعه شناسی غایب است و در درون مرزهای آن مناسبات اقتصادی - اجتماعی قرون اوسطائی، ماقبل فیودالی و جنگسالاری، با مظاهر عناصری از پیشرفت های امروز، مسلط اند و از نظم فرهنگی نیز خبری نیست، از کدام پاتریوتیزم می توان حرف زد؟ چه رسد به پاتریوتیزم نوع جدید.

پاتریوتیزم بعد از طی مراحل طولانی آمیزش گروه های اتنیکی، قومی، قبایلی و ملیت ها در یک ملت واحد در نتیجه پیشرفت اقتصادی - اجتماعی یک کشور که زمینه پیدایش روحیه نوین برخورد با منافع ملی را بوجود می آورد مطرح می گردد، وضعی که افغانستان از آن فرسخ ها فاصله دارد.

در کشوری که اختاپوت مظالم اجتماعی بر زنده گی روزانه مردم پنجال افکنده است، از یکسو حلقات معین زر اندوز، منابع اقتصادی روی زمین و چشمه های بهادر زیرزمینی را توسط شبکه های مافیائی داخلی با شرکت کانسرن های خارجی به حراج می گذارند و از سوی دیگر، گروه های اتنیکی، قبایل و ملیت های باشنده سرزمین افغانستان هر کدام ب فکر منافع اتنیکی - قبیله ای - منطقه ای خود بوده، به آنچه در کشور شان می گذرد بی تفاوت اند چون از حقوق شهروندی خویش آگاهی ندارند، از کدام پاتریوتیزم می توان حرف زد؟

اینگونه تصور که رابطه ای عینی با "وطن، هموطن" و "پاتریوتیزم" ندارد و تنها سعی شده است به بهانه "تعریف دقیق از وضعیت روشنفکر افغانستان" برداشت "روشنفکرانه" فردی ارایه گردد،

روشنفکر افغان را از درک دشواری های حاد جامعه و معضلات ناشی از تقابل منافع زحمتکشان با رژیم حاکم منحرف می سازد. مگر "دولت ناسیونال" توسط مبارزهء روشنفکر یا بهبود "وضعیت روشنفکری افغانستان" بوجود می آید؟ اگر چنین شود، یگانه نمونه ای در جهان خواهد بود. (مقالهء "وطن و هموطن" - سایت انترنتی نهضت آیندهء افغانستان).

معضلهء اساسی امروز افغانستان؛ مصیبت هولناک سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مستولی بر زنده گی نود در صد جامعه است که به تعریف اندیشه ای مناسب نیاز دارد، تعریفی که به استثنای نهضت آیندهء افغانستان، دیگران بدهکار آن اند. تعریف دلخواه منحصر به تراوش های ذهن یک روشنفکر در بارهء "وضعیت روشنفکر افغانستان"، داروی علاج این معضله نیست.

نهضت آیندهء افغانستان بر این نظر است که: "در نتیجهء جنگ و تبعات ناشی از آن در سه دههء اخیر ساختار اقتصادی - اجتماعی کشور دچار دگرگونی شده در کنار ارتجاع سنتی، قشر ناهمگون نوخاسته یی مرکب از فرماندهان تنظیمهای جهادی، مافیای مواد مخدر، انجوها و بیروکراتهای وابسته در عرصه های سیاسی و اقتصادی کشور ظهور کرده است. این قشر همزمان با غصب و تصاحب قسمت اعظم ثروت جامعه حاکمیت سیاسی دولتی را نیز به طور عمده در اختیار دارد. ماشین دولتی بیش از پیش به ابزار سرکوب و آزار مردم، پاسداری قدرت و منافع ثروتمندان بزرگ، فرماندهان تنظیمهای جهادی، مافیای مواد مخدر، انجوها و ارتجاع حاکم به ضرر منافع توده های زحمتکش مبدل شده و مانع توسعه و بازسازی، رشد سریع نیروهای مولده و تحقق آزادیهای دموکراتیک مردم میگردد. نهضت آیندهء افغانستان از ریفورمهای حمایت می کند که در عرصه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی زمینه های وسیع بهشد زنده گی مردم و اعتلای جنبش چپ دموکراتیک را فراهم می کنند. دستگاه کنونی دولت که عمدتاً در اختیار نیروهای ارتجاع جهادی، بیروکرات های وابسته به خارج و عناصر نامریی مافیای مواد مخدر است، توان حل مسایل سرنوشت ساز کشور را ندارد." (مرامنامهء نهضت آیندهء افغانستان)

بیشترین سازمان های سیاسی تولد یافته از بدن حزب دیروز، در گزینش خط فکری - سیاسی معقول برای شرایط امروز افغانستان دچار سردرگمی شده، مسیر اصلی اندیشیدن و رزمیدن را از دست داده اند. از آنجمله، حزب متحد ملی افغانستان به مثابهء یکی از شاخه های عمدهء محصول کنار آئی سازمانی تعدادی از اعضای حزب دیروز ما از ابتدای پیدایش خود، آنچه را که حرکت های دادخواهانهء چپ یاد می شد رد کرد و بعد نهضت فراگیر دموکراسی و ترقی افغانستان به مثابهء شاخهء عمدهء دیگری در این جریان که در آغاز فعالیت اش گرایش های چپ دموکراتیک را

تبارز می داد، تدریجاً به دنبالش رفت. این دو در سال ۲۰۰۸ "خطوط کلی دیدگاه ها و مبانی فکری" مشترک را نوشتند و در جریان سالهای ۲۰۰۹ - ۲۰۱۰ "حزب واحد" را تشکیل دادند، حزبی که تا اکنون صرفاً وجود نشراتی و شکلی داشته از وجود واقعی فاصله دارد.

در "خطوط کلی دیدگاه ها و مبانی فکری" حزب مذکور آمده است:

"کشور ما افغانستان در مرحله جدید حیات سیاسی خود قرار گرفته است. جامعه افغانی بر غم عقب گردها راه تکامل خود را پیش می گیرد و مردم زحمتکش و آزادی دوست افغانستان در راستای تحقق آرمانها و خواست های دیرینه و بر حق شان به مرحله جدید مبارزه پا می گذارند که مضمون انرا رنسانس ملی و پیشرفت عمومی تعمیم، و نهادینه ساختن ارزشهای دموکراتیک و فراهم ساختن زمینه های ضروری برای اعمار جامعه مدنی، مرفه و عادلانه تشکیل می دهد. ۰۰۰

از نظر ما در اوضاع و احوال کنونی مهمترین و مبرمترین وظیفه که در برابر نیرو های ترقی خواه کشور قرار دارد این است که با در نظر داشت درس های تلخ از چند گانگی، انقطاب و رویارویی نیرو های همسو و دارای آرمان های مشترک در گذشته که بالآخر قسمت اعظم از ابتکار و انرژی یک نسلی از وطنپرستان و مبارزین راستین راه آزادی و سعادت انسان در کشمکش های داخلی به هدر رفت، با درک مقتضیات زمان و واقع بینی سیاسی در یک سازمان واحد سیاسی متشکل شوند و با حضور فعال، متحدانه و یکپارچه در مبارزات سیاسی و اجتماعی مرحله کنونی و سمت دهی دگرگونی های جاری در جهت دموکراتیک، رفاه عامه و عدالت اجتماعی تعهدات و دین خود را در برابر وطن محبوب ما افغانستان و مردم رنج دیده ان به انجام رسانند" (سایت انترنتی پیام نهضت)۰

از مقایسه این دو برنامه بر می آید که مرامنامه نهضت آینده افغانستان تصویر روشنی از وضعیت کنونی کشور ارائه نموده الهام بخش پیکار سیاسی بخاطر پیدایش و تقویت حرکتی که نهایتاً به ظهور یک سازمان سیاسی چپ در افغانستان منتهی می گردد و رسالت مبارزه سیاسی برای استقرار یک نظام دموکراتیک را بدوش می گیرد. ۰ باشد. در حالیکه سند "خطوط کلی ۰۰۰ حزب واحد" نه تصویر روشنی از واقعیت های امروز جامعه افغانستان را ارائه می نماید و نه با وجود کاربرد برخی واژه های معمول ادبیات سیاسی چپ، به توضیح مقنع "درک مقتضیات زمان و واقع بینی سیاسی" برای ایجاد "یک سازمان واحد سیاسی" می پردازد. ۰ برعکس، با پرداخت دیدگاه های عام و دماغوژیک نسبت به قضایای سیاسی کشور، مبارزین متعلق به خانواده حزبی پیشین را در تار عاطفه، توهم و آشفتگی فکری می پیچاند.

اگر از "واقعبینی سیاسی" حرفی به میان می آید؛ پیامد های فاجعه بار سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ناشی از مظالم رژیم فاسد حاکم به اضافه خودسری ها، کشتار و تخریب تفنگ داران خارجی، وحشت و ترور طالبی در نه سال اخیر و ضرورت درک مبارزه سیاسی بر ضد همه ای آنها، از واقعیت های کنونی جامعه افغانستان اند، واقعیت های که در "واقعبینی سیاسی" حزب واحد طنین واقعینانه ندارند.

تعداد زیاد جوانان هژده، بیست و بیست و پنجساله افغان که بیشتر شان از سواد کافی یا از نعمت سواد در مجموع بهره مند نیستند، در همین نظام "دارنده ارزش های دموکراتیک مبتنی بر قانون"، کشور را ترک نموده با قبولی دشواری های رنجبار تا مرز مرگ، به کشور های دور دست پناه می برند چون نمی توانند انارشی سیاسی - حقوقی نظام حاکم، چوپانی گاو و گوسفند قوماندانان جهادی یا فرمانروایی عناصر جهادی بر زنده گی خانوادگی خود را تحمل کنند. جوانان، ثروت عظیم معنوی - انسانی میهن خود اند و اینکه چرا بی سواد و کم سواد باقی می مانند و بویژه اینکه چرا به فرار از کشور متوسل می شوند، پاسخ را باید در ماهیت نظام جستجو نمود.

طبق اطلاع برنامه خبری شبانگاه ۱۶ جنوری ۲۰۱۱ تلویزیون آر دی آلمان، همان روز در اثر غرق یک کشتی مسافربری در آب های یونان سه صد نفر متحمل خسارات گوناگونی گردیدند که از آنجمله بیست نفر مفقودالاثرا شدند. این سه صد نفر همه شهروندان افغانستان اند.

فراموش نباید کرد که نسل با سواد، آموزش دیده و مترقی دهه هشتاد سده بیستم، به دلایل مشابه یعنی یورش جهاد و جهالت بر افراد بصورت خاص و بر زنده گی مردم بصورت کل، در سالهای نود کشور را ترک نمود. اینکه بخشی از آن نسل، با تقبل دشواری های مهاجرت و جلاوطنی طولانی، حوادث فاجعه بار گذشته را فراموش کرده در نه سال گذشته به ناوه همان آسیاب آب ریخت، آسیابی که شکل اش تغییر یافته و ماهیت اش همانست که بود، جز خود بیگانگی چیز دیگری تلقی نمی گردد.

از عوامل آشفتگی چپ افغانی یکی هم محاسبه رابطه پیشین آن با جنبش بین المللی کارگری و کمونیستی سده بیستم است، رابطه ای که تا هنوز ابزار سازی می گردد. این معضله را باید از دو بعد به نگرش گرفت:

یک - شکست چپ و سوسیالیزم سده بیستم در نظریات ایدئولوگ های متعصب نظام سرمایداری "پایان تاریخ" تبلیغ شد، نظریاتی که بی مایه گی آنها در جریان رخداد های سیاسی - اقتصادی دهه اخیر به اثبات رسید.

در همان آغاز هزاره سوم، پژوهشگران مارکسیست در کنفرانس سال ۲۰۰۰ خویش در دانشگاه آزاد برلین نتیجه گرفتند که: "یک پروژه ناتمام که پاسخ به مسایل وجودی و حیاتی را آغاز کرده تا زمانیکه آن مسایل هنوز حل نشده یا معنای خود را از دست نداده، نمی تواند بمیرد"۰

دید کلی بر چپ جهانی می رساند که وقت آن رسیده تا با دگم و تاجر فکری وداع کرد و جهان را در تصویر امروزی انکشاف پدیده های اقتصادی - اجتماعی آن به بینش گرفت۰ رخداد های دههء اخیر بویژه رستاخیز "چپ" در اروپا منجمله تقویه نفوذ قابل ملاحظهء پارلمانی نیروهای چپ در آلمان و کشور های سکندیناوی، حاکمیت دموکراتیک احزاب چپ در قبرس و مولداوی، گسترش قدرت سیاسی نیروهای چپ در کشور های عمدهء امریکای لاتین - ونزوئلا، بولیویا، نیکاراگوا، برازیل، چیلی، ارجنتاین و نیز در جمهوری افریقای جنوبی، گواهی می دهند که شکست سوسیالیزم سدهء بیستم و چپ وابسته به آن با سیر طبیعی تکامل مناسبات اجتماعی در جامعهء بشری رابطه نمی گیرد۰ آن سوسیالیزمی که زیر آوار دیوار برلین شد، نتوانست "جوهر اخلاقی - سیاسی" ایده های سوسیالیستی را با خود ببرد۰

مبارزهء عدالتخواهانه با وجود پیشینهء دراز مدت تاریخی در شرق و قدامت خیزش های انقلابی در غرب، توضیح علمی مورد نیاز را برای نخستین بار در اندیشه های مارکس یافت۰ او سهمیابی همگانی زحمتکشان در رفاه اجتماعی را به تکامل و پیشرفت نهائی نظام سرمایه داری منوط و مربوط می دانست، امریکه نه در روسیهء تزاری و نه در اروپای شرقی نیمهء دوم سدهء بیسم بوقوع پیوسته بود۰ به عبارت دیگر مارکس سوسیالیزم را پیامد منطقی تکامل نهائی سرمایرداری می دانست، سرمایه داری که تا هنوز به پختگی مورد نیاز برای گذر به جامعهء نوین (سوسیالیزم) نرسیده است۰ سرمایرداری بی آنکه تغییر ماهیت دهد تنها توانسته از مرزهای اروپا، جاپان و ایالات متحدهء امریکا بیرون شود و دیگر کشور ها و قاره ها را تسخیر نماید۰ پیامد این انکشاف پیدایش مفهوم جدید گلوبالیزم است۰

آنچه به عنوان سوسیالیزم در اتحاد شوروی و اروپای شرقی در سدهء بیستم اتفاق افتاد و بر جهان اثر گذاشت، محصول شرایط و مناسبات اجتماعی آنزمان بوده تطابق کاملاً منطقی با جهاننگری علمی چپ به مثابهء کامپلکسی از علوم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فلسفی پیشرونده ندارد لذا نباید محک اصلی پذیرش یا رد خط فکری چپ دانسته شود۰

روزا لوکزمبورگ (۱۸۷۱ - ۱۹۱۹)، شخصیت برازندهء جنبش کارگری آلمان و اروپا در کتاب "انقلاب روسیه"، خط سیاسی لینین را بعد از آنچه، هفته ها و ماه های نخستین انقلاب اکتوبر بار

آوردند، شدیداً انتقاد کرد و بلشویک‌ها را از پیامد ناگوار رخداد‌های ناسالم در حال انکشاف هشدار داد، هشدار می‌دهد که احتمالاً شنیده نشد. انقلاب اکتوبر به سوسیالیسم ستالینی منتهی گردید و در انجام به سراب رفت.

سوسیالیسم شوروی و سوسیالیسم چینی بنا بر بلاغت و تکامل مناسبات اجتماعی بوقوع نیپوسته بلکه از نارضایتی‌های مولود بحران جنگ بیرون آمده‌اند. انقلاب اکتوبر روسیه و انقلاب چین، هر دو بوسیله تفنگ صورت گرفتند. مارکس در تیوری انقلاب اجتماعی خود هیچگاه ضرورت توسل به تفنگ را برای پیروزی سوسیالیسم مطرح نکرده بود.

پیامد‌های این دو سوسیالیسم، فروپاشی اتحاد شوروی و متصل به آن، ضیاع دست‌آورد‌های اولیه اقتصادی - اجتماعی میلیون‌ها انسان زحمتکش بخشی از دنیا و ظهور سوسیال - کاپیتالیسم در چین است. در جامعه چین حاکمیت سیاسی یک قشر درباری شده، بیروکراتیک مبین کاپیتالیسم دولتی استقرار و استحکام یافت. لیوشیا ئوبو، شهروند چین و برنده جایزه صلح نوبل سال ۲۰۱۰، جز آزادی بیان، تامین حقوق بشر و شرکت آزاد مردم در حیات سیاسی کشورش، هدف دیگری را دنبال نمی‌نماید. او قربانی نظریاتش شده یازده سال را باید در زندان سپری کند. صد‌ها چینیائی دگراندیشی مانند او در سلول‌های زندان "دولت سوسیالیستی" بسر می‌برند.

دیدگاه‌های مربوط به خط فکری - سیاسی چپ که از چنین گرایش‌ها الهام می‌گیرند نمی‌توانند الگوی مناسب و پذیرا برای احزاب، سازمان‌ها و نیروهای چپ معاصر سده بیست و یک بویژه در کشور‌های عقب افتاده باشند. چپ امروز از خواست اکثریت زحمتکش هر جامعه و دموکراسی مستقیم مردم الهام می‌گیرد و تابع اراده فردی - سازمانی به هر رسم و عنوانی، نمی‌گردد. چپ امروز را باید با تکاپو و دریافت پاسخ به معضلات حاد اجتماعی ارتباط داد و بر مبنای آن به بسیج ظرفیت فکری - انسانی لازم و سازماندهی مبارزه سیاسی اقدام ورزید.

دو - نوع برداشت از شکست "چپ" در سده بیستم، بازمانده‌های "چپ" افغانستان را تسلیم واهمه "پایان تاریخ" و بی توجهی به درس‌های فروپاشی نظم اقتصادی - اجتماعی در سه دهه اخیر کشور ساخت و زمینه ساز صدور حکم ناسازگای "چپ" برای شرایط افغانستان گردید، حکمی که با واقعیت‌های عینی جامعه ما مطابقت ندارد.

آنانیکه تسلیم آرماد تبلیغاتی نظام سرمایرداری گردیده، شکست چپ دولتی سده پارین یا سلطه هیولای جهادی - طالبی دو دهه اخیر در کشور و "خطر ناک" بودن آنرا، منبع نظرپردازی برای برائت موضعگیری خود و رد اندیشه‌های چپ می‌پندارند باید ملتفت گردند که دیالکتیک تکامل

اجتماع، ویژه گی های رشد اجتماعی هر کشور و اینکه چگونه مردمان کشور های مختلف در درون مرزهای جغرافیائی خود با در نظر داشت روابط "داخل - خارج" پیشرفت نموده مناسبات می آفرینند، با رد انتزاعی و عوامفریبانه "چپ" در مغایرت کلی قرار می گیرد.

"چپ" بیانگر ایستاده گی در برابر بیدادگری، نابرابری و بی عدالتی است. "چپ"، تا هنگامیکه دلایل موجودیت مناسبات نابرابر، غیر عادلانه و متضاد اجتماعی مرفوع نشده اند، بحیث تکیه گاه پایدار فکری مخالفت سازش ناپذیر با انواع مظالم اجتماعی، مدافع منافع اکثریت زحمتکش جامعه و فاکتور عمده همبستگی بین المللی زحمتکشان باقی می ماند. "چپ" پدیده مجرد و موضعی نیست بلکه ثمره پژوهش های تیوریکی و عملی مسایل اجتماعی است.

چپ معاصر را نوعیت تبارز آن شناسائی می بخشد. مبارزه برای فراهم آوری زمینه های عملی شرکت زحمتکشان در تصمیمگیری های عمده سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از ویژه گی های تبارز آن است.

آنچه به افغانستان ارتباط می گیرد؛ مردمان این کشور امکانات مادی، انسانی و فرهنگی فراوانی دارند اما از امکانات تصمیم گیری سیاسی محروم اند چون نهاد های واجد و مشروع تصمیم گیری سیاسی ندارند. مردمان افغانستان اضافه بر نبود دموکراسی، از فقدان ابتدائی ترین حقوق و آزادی های دموکراتیک رنج می برند.

دموکراسی نباید با آزادی ترویج خرافات در رسانه ها یا انتقاد از یک ادارهء حکومتی بخاطر سهل انگاری در اجرای وظایفش به اشتباه گرفته شود. در رسانه های امروز افغانستان می توان از هر چمن سمنی را منتشر ساخت و هر اداره را بخاطر چگونگی پیشبرد امور یومیه اش انتقاد کرد ولی؛ هر کی به قصد جستجو و دریافت عوامل اصلی بی عدالتی، فساد و زشتی نظام حاکم، جنایات شبکه های مافیائی بویژه برملا سازی تداوم بیدادگری جهادی ها بمثابه عناصر اصلی تشکیل دهندهء حاکمیت موجود و یکی از عوامل اساسی ادامهء بحران زبان گشاید، تکفیر "شورای علما" شده به زندان می رود یا اینکه گلوله به سینه می خورد و رهسپار قبرستان می شود. به زندان رفتن شماری از روشنفکران و قتل ۲۴ ژورنالیست در زمان حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی افغانستان، گویای این حقیقت تلخ است.

برای آنهای که در جستجو و یافتن ارتباط بین "چپ" و افغانستان، عجز ادراک دارند یا از واژه های مروج در ادبیات "چپ" بدون پی بردن به ماهیت آنها، صرفاً به قصد رکلام سیاسی به نرخ روز استفاده می برند لازم است تا به گنجینهء چپ کلاسیک و فراورده های اندیشمندان معاصر چپ

مراجعه نمایند • تجارب سیاسی نیروهای چپ هندوستان را می توان بحیث یکی از منابع مناسب آموزش برای نیرو های چپ افغانستان تلقی کرد •

طور مثال، در ایالت فدرالی "کرالا" که بیشتر از سی و سه میلیون جمعیت دارد، بلاک احزاب چپ، از ایجاد آن ایالت در سال ۱۹۵۶ تا اکنون برای دوره های طولانی در قدرت بوده است • نخست وزیر ایالتی کنونی نیز از بلاک احزاب چپ است • کرالا یکی از فقیرترین مناطق هند بشمار می رود که درآمد سرانه آن به اندازه ۶۰ درصد درآمد بقیه کشور محاسبه می گردد • "با وجود این، وقتی که پای نیاز های مردم به میان می آید، «کرالا» به نحوی بارز از بقیه هند پیش تر است. این ایالت اصلاحات اراضی مترقیانه را به اجرا در آورده و به ویژه برای کسانی که در بدترین شرایط به سر می برند، مساعدت های اجتماعی بزرگ را فراهم آورده است. مرگ و میر کودکان در «کرالا» ۲۷ نفر در هزار نفر است و حال آن که در مجموع هندوستان ۸۶ در هزار و در کشورهای هم سطح «کرالا» ۱۰۶ در هزار است. متوسط طول عمر در هند ۵۷ سال و در «کرالا» ۶۸ سال است. مدارس ابتدایی و متوسطه در روستاها وجود دارند، روستاهایی که در آن ها می توان مراکز بهداشت، فروشگاه هایی با قیمت های مناسب، ایستگاه های اتوبوس و جاده های مناسب در همه فصول را نیز یافت، وضعیتی که از زندگی روستایی در بقیه هندوستان فاصله بسیار دارد" • (سایت پیکار اندیشه)

۹۰،۹ درصد مردم کرالا - ۹۴،۲ درصد مردان و ۸۷،۷ درصد زنان - از سواد کامل بهره مند اند • این ارقام، بالاترین سطح سواد بویژه در میان زنان را در مقایسه با دیگر ایالات هندوستان نشان می دهند • سهم زنان کرالائی در حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایالت شان فعالتر از دیگر مناطق کشور است • (ارقام از ویکیپدیا)

"این همه بدون يك انقلاب اجتماعی و در محدوده يك جامعه سرمایه داری و جایی که خوشبختانه امپریالیسم ایالات متحده در موقعیت مداخله نبود، صورت گرفت" • (سایت پیکار اندیشه)

مثال بالا نباید مورد سوء تعبیر قرار گیرد • در اینجا اولیت دسترسی به قدرت سیاسی - دیدگاه انحرافی "کار از طریق قدرت"، همانگونه که برخی احزاب و سازمان های (چپ دموکراتیک؟) افغانی می پندارند - برجسته نمی گردد • چنین دیدگاه یکبار در همین افغانستان ما سیطره یافت و شکست خورد • بلکه منظور، فراگیری متودولوژی پیشبرد مبارزه و کار توده ای در میان مردم بویژه باشندگان دهات است که اکثریت بزرگ جمعیت افغانستان را تشکیل می دهند • نیروهای

چپ در "کرا" یا قبرس و ونزوئلا نخست کار و مبارزه توده ای کردند، حمایت مردمی را از آن خود ساختند و از این راه بعد به قدرت رسیدند *

نیاز به تذکر است که ادعای: باز هم اتکا به اندیشه های وارداتی ؟ - مهملهء بیش نیست. تبادل و انتقال آئین ها، تفکرات و پندارها بین انسان ها از زمان پیدایش بشر تا اکنون وجود داشته اند چونکه انسان ها را سوای فاصله های جغرافیائی، نیازمندی های معین زنده گی با هم پیوند می دهند * دست آورد های تفکر در عرصهء اجتماعی از این امر مجزا نیستند *

مسئلهء اساسی، بجائی یا بیجائی "وارداتی بودن" نیست بلکه فراگیری طرز کار برد اندیشهء سیاسی در شرایط مشخص یک جامعه است * اگر متود های تطبیق اندیشه، چه وارداتی چه داخلی، آموخته و هضم نشوند و با مقتضیات روند انکشاف وضع اجتماعی تطابق نیابند، "حزب" در حصار کلیشه گروگان می ماند، رابطهء طبیعی با اجتماع را از دست می دهد و کارش به بن بست می انجامد * "وارداتی بودن اندیشه" به تنهائی، عامل شکست حزب دموکراتیک خلق افغانستان نبود بلکه حفرهء بزرگ در سیستم آموزش و حلاجی اندیشه و ناتوانی در دریافت طریقه های تعمیل آن، حزب را تحویل زوال کرد *

سه گروه هنگام ابراز نظر، بر "چپ" به نام "اندیشهء وارداتی" می ستیزند: دستگاه تبلیغاتی جهادی ها، روشنفکران راست نگر و شماری از نظریه پردازان متشکل یا غیر متشکل متعلق به حزب دیروز *

موضع دو گروه نخست، بنا بر ماهیت وجودی و ایدیالوژیکی آنها روشنی کامل دارد اما گروه سومی را وسواس فروپاشی حاکمیت، ناتوانی در تحلیل علمی عوامل فروپاشی، نبود پاسخ به بخش بزرگی از پرسش های ظهور یافته از پی متلاشی گردیدن حزب و پیامد های ناگوار آن، عدم درک جامع از واقعیت های امروز کشور و دلایل دیگر در خلای ذهنی فرو برد * حال آنها با وارداتی خواندن "چپ" و ناسازگار دانستن آن برای شرایط افغانستان، بدون آنکه بدیل مقنع و مستدلی پیشکش نمایند، خلای ذهنی خود را به چنین روش پنهان کرده در واقع راه ضدیت با احیای نهضت چپ افغانستان را گزیده اند *

برخی حلقات سیاسی وابسته به چپ دیروز، با وجود آنکه از پی دریافت تجارب ناگوار فعالیت سالهای اخیر شان در دستگاه های درونی و ماورائی رژیم فاسد و ضد مردمی، به نادرستی پندار و کردار و داوری های ناسنجیدهء خود بخوبی پی برده اند، هنوز هم پیگیری اهداف عام سیاسی، بی تعریف و عوامفریبانه را ادامه می دهند * آنها با وجود افتضاح سیاسی چندین مرتبه ای: دست

بوسی ظاهر شاه در بحبویه راندن غوغا برانگیز طالبان در زمستان سال ۲۰۰۱ از کابل، ارزش آفرینی تصنیعی برای "قانون اساسی" با تبلیغ شعار "دفاع از ارزش های دموکراتیک قانون اساسی" به نفع خود، رهیابی به پارلمان جهادی به حمایت جهادی ها در سال ۲۰۰۵، شکست کامل در "انتخابات ریاست جمهوری" سال ۲۰۰۹ و افتضاح شرکت در "انتخابات پارلمانی" ۲۰۱۰، هنوز هم موقف خود را در رابطه با رژیم حاکم، نظم حقوقی آن و واقعیت های کنونی جامعه افغانستان روشن نکرده اند.

جالب توجه اینکه "حزبی" های شکست خورده در "انتخابات" سعی نمودند تا روی دلایل اصلی باخت شان سرپوش کتمان گذاشته، متکی بر "تقلبات انتخاباتی"، مدرکی برای تبرئه کز رفتاری سیاسی خود قلم زنند.

میرهن است که شماری از "حزبی" ها در سال ۲۰۰۵ بنا بر سازش های غیر دموکراتیک به "شورای ملی" راه یافتند چنانچه دو تن - یکی از قندهار، دیگری از خوست به حمایت فرماندهان محلی مجاهدین و یکی - دوی دیگر به پشتیبانی جنبش ملی اسلامی "انتخاب" شدند. تعداد دیگر را روشنفکران کابل و برخی ولایات شمال راهی "پارلمان" کردند.

این "وکلا" در دوره پنجساله نتوانستند بحیث نماینده مردم تبارز یافته اعتماد مردم را کسب نمایند و پایگاهی برای انتخاب دو باره خود ایجاد کنند. اینها تمام دوره را یا با خاموشی و بردن لذت از امتیازات مادی و ذاتی "وکیل پارلمان" سپری کردند و یا به ارشادات "شفیق و برادرانه" پرداختند که در نتیجه اعتباری در بین مردم بدست نیاوردند.

در "انتخابات پارلمانی" سال ۲۰۱۰، حمایت معامله ای بر پایه سازش با "برادران جهادی" از دست رفت و روشنفکران انتخاب کننده سال ۲۰۰۵ نیز در "انتخابات" شرکت نوزیدند. از شمار حدود ده میلیون افراد واجد شرایط، بر اساس ارقامی که منابع رسمی یا غیر رسمی وابسته به رژیم منتشر ساختند، تنها حدود چهار میلیون در "انتخابات" شرکت نمودند. یعنی، از یکسو جهادی ها برای "حزبی" ها دیگر "انتخاب کننده" هدیه نکردند و از سوی دیگر انتخاب کننده های قبلی "حزبی" ها به "انتخابات" نرفتند. نتیجه آنست که "حزبی" ها در واقع انتخاب کننده نیافتند، لذا گناه شکست را تنها بر دوش "تقلب" گذاشتن، برخورد سیاسی مسئولانه نسبت به قضایا نیست. اگر تقلبی در کار بود که چنین هم بود، تنها در میان گروه های اقتدار جویی رقیب در حاکمیت اتفاق افتاد و تاثیری بر جریان "انتخاب" کاندید های مترقی نداشت. نزاع بر سر "کرسی پارلمان" در میان گروه های مذکور تا هنوز ادامه دارد.

کاندیدهای مترقی و تشکل های سیاسی مربوط شان تا الحال که از افتضاح "انتخابات پارلمانی" چهار ماه و اندی می گذرد، صرفاً بر سر "گیر آوردن دزد دهکده آنسوی نهر" مصروف دعوا و پرخاش بوده، به تحلیل و بررسی حالت واقعی "دهکده" خود واقعی نمی گذارند. پرسیده می شود که چرا رهبری "حزب واحد" گذارش مبسوط و مشرخی از نتایج شرکت اش در "انتخابات" برای مردم افغانستان رایبه نمی دارد؟

نگارنده در نوشتهء "درامهء سیاسی دیگری در آستان وقوع" بیان داشته بود که "سلاح داران جهادی و شبکه های مافیائی وابسته آنها "پارلمان" آینده را کاملاً در انحصار خواهند داشت". حالتی که در محضر انظار داخلی و بین المللی بوقوع پیوست.

شرکت افراد "حزب واحد" در "انتخابات پارلمانی" سال ۲۰۱۰ آنها با لقب ناوارد "کاندید مستقل" و انکار هویت، در حالیکه از جانب هواخواهان خوشبین سازمان خود "کاندید های نیروهای چپ دموکراتیک" تبلیغ می شدند، با وضاحت کامل می رساند که در این پروسه، پیش شرطهای انتخابات بوسیلهء "حزب واحد" کتمان گردیدند و با بستن امید کاذب به قانون اساسی غیر دموکراتیک رژیم، در حقیقت روی منافع زحمتکشان افغانستان "سپیل فیل" گذاشته شد.

"انتخابات پیش شرطهای را مفروض میدارد که بدون آنها از بار مفهومی خود به حیث یک "مفهوم سیاسی - حقوقی" و از اعتبار عملی خود به حیث یک رویداد سیاسی تهی میگردد" (درسهای از نتایج "انتخابات" ۰۰۰ ملاحظات هیئت اجرائیهء نهضت آیندهء افغانستان).

وضع امروز نیروهای دموکراتیک افغانستان بشمول افراد، سازمان ها و حلقات مدعی "چپ دموکراتیک"، درگیر آشفتنگی عمیق است. نیروهای دموکراتیک افغانستان تا هنوز پی نبرده اند که در یک نظام مبتنی بر انارشی، بی نظمی اجتماعی - فرهنگی، سیطرهء فساد و ساختار "دولتی" مطلقاً بیمار - در یک نظامی که سیاست و رابطهء آن با اقتصاد و فرهنگ نه بر مبنای منافع مردم بلکه بر اساس تحمیل زور و اندوختن زر در حمایت آزمون شدهء امریکا - ناتو شکل می یابد، حضور "ضیافتی" در سیاست ثمری نمی دهد. تجارب ده سال اخیر گواه مشهود چنین حالت اند. بنائاً سازش های سیاسی به روال کنونی، به وضع بحرانی موجود و عذاب مردم افغانستان تداوم بیشتر می بخشد، امریکه مستلزم توجه جدی نیروهای مترقی است.

نهضت آیندهء افغانستان بمتابهء سازمان سیاسی دارای خطوط فکری روشن چپ، در پلینوم ۱۳ نوامبر ۲۰۱۰ شورای مرکزی اش خاطر نشان نمود: "بستن امید به آنها که دیگر هیچگونه پیوند ارگانیک یا رابطهء صادقانهء اندیشه یی سیاسی با هویت چپ و انقلابی ندارند، ضیاع وقت است،

ولی باید به سوی آینده از کادرها و مبارزانی که به آرمانهای چپ و اندیشه های پیشرو عصر ما وفادار مانده اند و برخی از آنان عضویت در سازمانهای فاقد هویت چپ را نیز تجربه کرده اند، دست رفیقانه را دراز کرد و آنان را به جایگاه اصلی شان که نهضت آینده افغانستان به حیث کانون رزمنده زحمتکشان افغانستان است، دعوت کرد".^۰ پلینوم در حالیکه گسترش صفوف سازمان در خارج کشور را به مثابه پایگاه حمایت معنوی نیروهای مترقی و چپ داخل، در شرایط کنونی ضروری شمرد، بر تقویت و گسترش کار سازمانی - سیاسی در داخل کشور، گسترش صفوف سازمان به حساب نوباوه گان روشن اندیش و از این طریق تقویه کار توده ای در میان مردم تاکید ورزید.^۰

پلینوم شورای مرکزی نهضت آینده افغانستان به نتیجه رسید: "واقعیت گواهی میدهد که باید روند انفکاک جنبش پایانیافته تلقی گردد و سمت مبارزه و فعالیت سازمان عمدتاً به سوی نیروهای بالنده جوان سوق داد شود".^۰

بازمانده گان سازمانی و غیر سازمانی چپ دیروز بشمول اعضای سابق حزب دموکراتیک خلق افغانستان، یا موضع خود را در قبال رژیم و عناصر اجرائی - حقوقی متشکله آن روشن می سازند، در راستای ایجاد تشکل سیاسی زحمتکشان دست به کار می شوند و در سمت دفاع واقعی از منافع زحمتکشان قرار می گیرند یا اینکه با ادامه وضع فعلی و حرکت عاطل در مسیر باد حادثه ها، تدریجاً اهمیت سیاسی خود را از دست داده به "درخت ایستاده اما خشک" مبدل می گردند.^۰ قراین می رسانند که شماری از افراد و سازمان ها روانه همین جهت اند.^۰ اگر صفوف این سازمان ها هنوز که دیر نشده توجه نمایند، هوشیارانه عمل نکنند و نهاد های رهبری خویش را از وجود دماغوژیست های کار کشته رها نسازند، دیری نخواهد گذشت که این تشکل ها نه تنها به "درخت خشک" بلکه به ابزار "فکاهی سیاسی" مردم افغانستان مبدل خواهند شد.^۰

یگانه الترئاتف مردمی در برابر هیولای مافیائی - جهادی، انسجام و رستاخیز جنبش چپ افغانستان است.^۰ ارتجاع لجام گسیخته جهادی جولان می کند چون نیروی منسجمی در برابر خود نمی بیند.^۰ اگر چپ افغانستان به اعتلای دوباره خود نایل آید، در امر مبارزه بخاطر ایجاد بستری که روی آن اساسات دموکراسی نطفه یابند و رشد کنند به پیروزی رسد؛ هیولای جهادی با تمام شاخ و پنجال آن بسوی سرنگونی و امحا می رود، ابر تیره ای که از چندین دهه بدینسو آسمان کشور را پوشانیده است از هم می پاشد و روزنه امید برای رهائی از سیاه روزی حالیه نمایان می گردد.^۰

برای تحقق این امر به رفتن به عمق جامعه و پیشبرد کار توده ای - روشنگری در میان مردم یعنی باشنده گان روستاها، ولسوالی ها و شهر ها نیاز است .

اروپا، روسیه یا هر قاره و کشور دیگر، محل پسندیده و مناسبی برای نماینده گی سیاسی از منافع مردم افغانستان نیست . مظاهر خود اقلیتی بر مبنای ثبت و راجستر سازمان ها در دفاتر رژیم و سرای داری احزاب و سازمان ها در شهرهای افغانستان به قصد برپائی مجالس "دعای خیر" نیز، همانگونه که تجارب سالهای اخیر نشان می دهند مداوای درد و رنج زحمتکشانشان افغانستان نشدند .

رزمیدن، مستلزم اعتماد به اراده توده هاست . نباید دریوزه گر رژیم شده به نوای آن خم و پیچ خورد، باید بسوی توده ها رفت . هرنوع گفتار و شعار دیگری زیر نام چپ بویژه "چپ دموکراتیک"، چه در داخل کشور و چه بیرون آن، رایگان سخنی بیش نیست .

برای نجات و رستخیز جنبش چپ افغانستان و تحقق اهداف آن که از آرمان های آغازین حزب دموکراتیک خلق افغانستان و نیازمندی های شرایط دوران ما الهام می گیرند، بایست در گام نخست، همانگونه که نهضت آینده افغانستان از ده سال و اندی بدینسو مصرانه تاکید می نماید، گردان رزمنده سیاسی زحمتکشانشان را از درون جامعه و از میان مردم ایجاد کرد و از آنجا درفش مبارزه دادخواهانه را برافراشت . الترناتف دیگری وجود ندارد .